



فلاسفه ایرانی حتی سهروردی و ملاصدرا تحت تأثیر فارابی بوده اند

فارابی حقیقتاً «مؤسس فلسفه اسلامی» است که توانست مؤلفه‌ها و مبانی اسلامی را وارد فلسفه یونانی کند.

فارابی حقیقتاً «مؤسس فلسفه اسلامی» است که توانست مؤلفه‌ها و مبانی اسلامی را وارد فلسفه یونانی کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، به مناسبت هفته پژوهش نشست نقد و بررسی کتاب «نظام معرفت شناسی فارابی» توسط گروه معرفت شناسی و علوم شناختی پژوهشگاه دوشنبه مورخ ۱۹ آذرماه سال جاری به صورت حضوری و مجازی برگزار شد. مهدی عباس زاده عضو هیئت علمی معرفت شناسی و علوم شناختی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در این نشست به ارائه مطالب خود پرداخت که در ادامه حاصل آن را می‌خوانید.

فارابی حقیقتاً «مؤسس فلسفه اسلامی» است. قبل از فارابی در عالم اسلام بعضی از فلاسفه را داریم مانند الکندی و hellip; داریم ولی فلسفه یونانی با فارابی اسلامی شد. فلسفه از یونان به عالم اسلام منتقل شده بود، اما فارابی مؤلفه‌ها و مبانی اسلامی را وارد این فلسفه کرد. یک نمونه، مسئله «نبوت و وحی» است که فارابی در اینجا تبیین فلسفی از یک حقیقت دینی ارائه می‌دهد.

همه فلاسفه ایرانی و اسلامی تحت تأثیر فارابی بوده‌اند، به ویژه ابن سینا. تفکر ابن سینا هم مثل فارابی در ذیل تفکر مشایی جا می‌گیرد؛ تفکری که به عقل اهمیت می‌دهد و عقل گرا است. اما حتی سهروردی و ملاصدرا و بعد از ملاصدرا هم تحت تأثیر فارابی هستند. فلسفه اسلامی بدون فارابی چندان قابل تصور نیست. در فلسفه قرون وسطا و دوره اسکولاستیک هم غربیان کاملاً فارابی را می‌شناختند و متأثر از افکار او بودند.

در ایران و خارج کشور فارابی را بیشتر به فلسفه سیاسی و مباحثی در باب «مدینه فاضله» مطرح کرده، می‌شناسند. اکثر محققانی که در داخل و خارج کشور به فارابی توجه کرده‌اند، توجه شأن معطوف به مباحث فلسفه سیاسی فارابی بوده است و این موضوع باعث شده که تا حدی از مباحث مابعدالطبیعه و بویژه معرفت شناسی که فارابی در آثارش مطرح کرده و بسیار هم مهم است، غافل شوند. کتاب «نظام معرفت شناسی فارابی» سعی کرده در حد خودش این خلاء را پوشش دهد.

فارابی: مشایی محض است یا اشراقی؟

معتمد ما در فلاسفه ایرانی، مشایی محض اصلاً نداریم. مشایی محض به کسی گفته می‌شود که یکسره ذیل فلسفه ارسطو تعریف می‌شود. اما فلسفه فارابی همانند ابن سینا تلفیقی از فلسفه مشایی و فلسفه نوافلاطونی به علاوه عناصر مهمی از تفکر اسلامی است. اما اگر رساله «فصوص الحکم» را از آن فارابی بدانیم، او اشراقی هم خواهد بود، کما اینکه ابن سینا هم آثار و داستان‌های اشراقی دارد، سهروردی مؤسس فلسفه اشراق است و ملاصدرا هم به یک معنای عام اشراقی است.

محققان تردید دارند که فصوص الحکم از آن فارابی هست یا نه. عده‌ای می‌گویند نسخه شناسان قدیم، ذکری از این رساله جزو آثار فارابی نکرده‌اند؛ ضمن اینکه سبک و سیاق این اثر با بقیه رسائل فارابی تفاوت دارد، یعنی در آن آثار رگه‌های مشایی غلیظ است و در فصوص الحکم رگه‌هایی اشراقی، لذا این اثر را از فارابی نمی‌دانند. دسته مهم دیگری معتقدند که نسخه شناسان قدیم در طول تاریخ اشتباهاتی داشته‌اند و ممکن است راجع به عدم ذکر این رساله جزو آثار فارابی اشتباه کرده باشند؛ ضمن اینکه هیچ منعی ندارد که فصوص الحکم را از فارابی بدانیم و ایرادی هم ندارد که کسی در دوره‌ای از تفکر خود رویکرد مشایی داشته باشد، در دوره‌ای هم به مباحث اشراقی و شهودی توجه کند. در فلسفه اسلامی، سهروردی در دوره‌ای پیرو عقاید مشاییان بوده است، بعد به یافته‌های شهودی و اشراقی رسیده است. در غرب، هایدگر اول و دوم داریم و ویتگنشتاین اول و دوم و hellip;. این ممکن است پیشرفتی در کار فیلسوف تلقی شود. لذا این عده معتقدند که rm می‌توان فصوص الحکم را از فارابی دانست. ملاصدرا هم فصوص الحکم را از فارابی می‌دانست. به نظر من هم دیدگاه دوم قابل پذیرش است.

دو معنای معرفت شناسی و وضعیت فارابی

معرفت شناسی دو معنا دارد: یک معنای خاص و یک معنای عام. معنای خاص معرفت شناسی، آن است که در فلسفه غرب در

دوره جدید رخ داد، در اثر ایراداتی که هیوم به فلسفه و مابعدالطبیعه وارد کرد و در نتیجه کانت مابعدالطبیعه و هستی‌شناسی را عملاً کنار گذاشت و به معرفت‌شناسی پرداخت. او معتقد بود ابتدا باید شناخت انسان و حدود آن را بررسی کنیم تا دریابیم که اساساً انسان چه چیزهایی را می‌تواند و چه چیزهایی را نمی‌تواند بشناسد، لذا کتاب «سنجش خرد ناب» را نوشت با آن حجم و تطویل و نتیجه بحث او این بود که انسان را راهی به سوی شناخت بیرون از محدوده طبیعت و قلمرو تجربه نیست و لذا خدا، نفس، اختیار، معاد و ... را اساساً نمی‌توان شناخت و عقل در این مسائل به تعارض گویی می‌رسد. سپس فلاسفه تحلیلی قرن بیستم این سنت را ادامه دادند و مباحث معرفت‌شناسی (Epistemology) یا نظریه معرفت (Theory of knowledge) را بجد مطرح کردند. آنها علم حضوری را کنار گذاشتند و با عطف توجه به علم حصولی، معرفت را «باور صادق موجه» دانستند و کوشیدند شروط معرفت مثل صدق و توجیه را توضیح دهند و به ایرادات این تعریف پاسخ گویند. در اینجا گویی فلسفه هیچ وظیفه دیگری جز شناخت معرفت و شروط آن و برخی مباحث زبانی و معنایی ندارد. فارابی به این معنا معرفت‌شناسی ندارد.

اما معنای عامی از معرفت‌شناسی هم وجود دارد که تعریف آن عبارت است از «بحث از ماهیت و عوارض ذاتی معرفت و مسائل مرتبط با آن». در اینجا دیگر فلسفه و مابعدالطبیعه به معرفت‌شناسی فروکاسته نمی‌شود. بنده معتقدم این معنا، بیشتر معادل فلسفه معرفت (Philosophy of knowledge) است و دست کم سه بخش دارد: چیستی‌شناسی معرفت، هستی‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی. حتی علم النفس فلسفی هم تا جایی که به نفس به مثابه «فاعل شناسا» می‌پردازد، می‌تواند در اینجا مطرح شود. پس معرفت‌شناسی به معنای خاص صرفاً یک بخش از معرفت‌شناسی به معنای عام می‌تواند باشد. فارابی به این معنا معرفت‌شناسی دارد، بلکه به باور بنده معرفت‌شناسی او نظام مند است (بعداً در این باره توضیح می‌دهم).

معرفت‌شناسی در آثار فلاسفه اسلامی و فارابی

معرفت‌شناسی دغدغه اولیه فلاسفه اسلامی نبوده است، آنها متعاطی مابعدالطبیعه بوده اند و دغدغه هستی‌شناسی داشته اند. اما منطقاً نمی‌توان هستی‌شناسی داشت و معرفت‌شناسی نداشت، یعنی منطقاً ابتدا باید بدانیم وضعیت شناخت ما به چیزها چگونه است تا سپس حکم کنیم که چه چیزهایی وجود دارند. لذا برخی مانند استاد مطهری معتقدند که منطق و معرفت‌شناسی در واقع مقدمه فلسفه هستند و بدون این دو نمی‌توان تفلسف کرد. بر این اساس، فلاسفه اسلامی هم بناچار معرفت‌شناسی داشته اند، اما نه بطور مستقل بلکه در کنار سایر مباحث فلسفی. بحث‌های معرفت‌شناسی برای فلاسفه اسلامی در لابه لای آثار فلسفی آنان وجود دارد. فلاسفه اسلامی مباحث معرفت‌شناسی بسیار دقیقی داشته اند که باید آنها را استنباط کرد. در مورد فارابی هم عمده‌تاً وضع به همین نحو است.

امکان و چیستی نظام معرفت‌شناسی فارابی

وقتی چنین وضعیتی وجود دارد، یعنی معرفت‌شناسی به مثابه یک دانش غربی تلقی می‌شود، طبعاً اگر بگوییم فلاسفه اسلامی معرفت‌شناسی نظام‌مندی داشته اند، این ادعای بزرگی است و اثبات آن قدری دشوار است. به عقیده بنده، فارابی دارای معرفت‌شناسی نظام‌مند است. ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا هم همین‌طور هستند و دارای نظام معرفت‌شناسی مستقل هستند.

نظام، یک دستگاه فکری فلسفی مستدل، قابل دفاع و دارای ارکان و اجزای منسجم و تأمین‌کننده اهداف و دارای کارکردهای مشخص است که در رویارویی با انبوه مسائل فکری، امکان پاسخگویی و موضع‌گیری را دارد.

نظام معرفت‌شناسی به نظامی فکری فلسفی می‌گوئیم که اولاً به سه رکن معرفت‌شناسی توجه کرده باشد: اولین رکن معرفت‌شناسی، فاعل شناسا است که نفس انسان است. دومین رکن معرفت‌شناسی، خود علم یا معرفت است. سومین رکن آن هم متعلق معرفت است. فارابی از هر سه این ارکان در آثارش به خوبی و دقت بحث کرده است. ثانیاً بعضی مسائل هم مثل چیستی معرفت، شروط معرفت (صدق و توجیه)، امکان معرفت، معیار معرفت، ابزارها و منابع معرفت، اقسام و مراتب معرفت، رابطه ذهن و عین، موانع معرفت، بداهت و یقین و مباحثی از این دست در نظام معرفت‌شناسی مطرح هستند که فارابی در آثارش به همه آنها توجه کرده است. ثالثاً حتی برخی از مباحث جدیدتر معرفت‌شناسی هم در آثار فارابی البته به نحو ابتدایی قابل ردیابی است، مانند معرفت‌پیشینی، تأثیر عوامل غیرمعرفتی بر معرفت، علم انسان به اذهان دیگر، کارکرد معرفتی زبان، معناشناسی و ... پس معرفت‌شناسی فارابی نظام‌مند است.

نظام معرفت‌شناسی فارابی ۵ شاخصه دارد: اول اینکه عقل‌گرا است، به این معنا که محور معرفت انسان را بر مبنای عقل قرار می‌دهد. دوم اینکه واقع‌گرا است، به این معنا که انسان می‌تواند عالم خارج را بشناسد و از این جهت معرفت‌شناسی فارابی در تقابل با شک‌گرایی و نسبی‌گرایی قرار دارد. سوم اینکه مطابقت‌گرا است، یعنی صدق را عبارت از مطابقت ذهن با عالم واقع

(نفس الامر) می داند. چهارم اینکه مبنای آن است، به این معنا که معارف نظری انسان مبتنی بر معارف بدیهی او هستند. و پنجم اینکه یقین گرا است و به دنبال رسیدن به یقین در آرا و دیدگاه های انسان است.

هر فلسفه ای قابل نقد است و هیچ فلسفه ای نهایی و مطلق نیست. نقد، هم به معنای بیان نقاط قوت یک دیدگاه است و هم نقاط ضعف آن. ما در این کتاب، هم توصیف دیدگاه معرفت شناسی فارابی را انجام داده ایم، هم استنباط نظام معرفت شناسی او را، و هم نقد دیدگاه معرفت شناختی او را.

از نقاط قوت معرفت شناسی فارابی، توجه به دو قوه خیال و عقل در انسان است و این مسئله بعداً به ابن سینا، سهروردی و ابن عربی منتقل می شود. ابن سینا امتداد نظریه عقل فارابی است و سهروردی و ابن عربی امتداد نظریه خیال فارابی. یا توجه به مسئله زبان و نقش آن در معرفت انسان، از مباحث پیشگازانه و بسیار مهم فارابی است. بحث از شرایط یقین هم بسیار مهم است و فارابی یک رساله مستقل در این باره دارد.

از نقاط ضعف برخی دیدگاه های معرفت شناختی فارابی هم در کتابم مواردی را یاد کرده ام که از ذکر آنها می گذرم.

عناوین فصول کتاب

کتاب یازده فصل دارد: ۱. تصویری نظام مند از معرفت شناسی فارابی ۲. نفس به مثابه فاعل شناسا ۳. ابزارها و مراتب ادراک ۴. رابطه ذهن و عین ۵. واقع نمایی، ارزش و ساختار معرفت ۶. امکان معرفت پیشینی ۷. یقین و شرایط آن ۸. تأثیر عوامل غیرمعرفتی بر معرفت ۹. امکان معرفت اشراقی ۱۰. علم انسان به خدا و ۱۱. کارکرد معرفتی زبان.

دکتر عبدالله نصری، استاد تمام دانشگاه علامه طباطبائی در ادامه این کرسی به ارائه نکاتی پرداختند:

حکمای مسلمان به هستی شناسی معرفت پرداخته اند، اما به معرفت شناسی بصورت مستقل نپرداخته اند. کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم اثر مهمی است که به مباحث معرفت شناسی توجه شد. اما متأسفانه این کتاب منتهی به یک جریان نشد.

کتاب نظام معرفت شناسی فارابی، از لحاظ محتوی، کتاب ذی قیمتی است. نظام و انسجام منطقی از نقاط قوت این کتاب است. کاملاً مشخص است که نویسنده با فلسفه غرب در متن آشنا شده است و نه در حاشیه. لذا کار ایشان در مواجهه با غرب، عمق داشته است و این آشنایی خیلی به غنای اثر کمک کرده است.

گویی کتاب بر اساس پرسش هایی از فلسفه غرب بر اساس فارابی پاسخ داده شده است. مباحث نفس شناسی فراتر از مباحث معرفت شناسی رفته است. فصل بندی و بخش بندی کتاب خیلی جذاب است. منابع کتاب نیز بسیار خوب و زیاد است.

دکتر حسن عبدی دانشیار دانشگاه باقرالعلوم (ع) نیز به عنوان ناقد این نشست نکاتی را در پنج محور اشاره کرد که در ادامه آمده است.

چند عامل موجب برجسته بودن این اثر شده است: رفتن به سراغ حکیم مؤسس یعنی فارابی، فارابی اندیش های گوناگون دارد و در این میان نویسنده به سراغ معرفت شناسی رفته است. جامع نگری این اثر اهمیت دارد. در این اثر به آثار دیگران همچون محسن پرویز و دکتر داوری هم توجه شده است. در مواردی اندک هم نقد شده است. این اثر این است که در فارابی، نظام معرفت شناسی هست که مباحث معرفت شناسی به یکدیگر ارتباط دارند. مباحث بین الاذهانی در مباحث فارابی ایجاد شده است. در این کتاب به درستی و بصورت مستند نشان داده شده که فلسفه اسلامی، فلسفه یونانی نیست. در این کتاب شاید به هم نوایی عقل و نقل برسیم.

در پنج محور می توان نکاتی را درباره این اثر ذکر کرد. (۱) اصطلاح شناسی: برخی عبارات همچون مقوله که فارابی بکار می برد، متفاوت از کاربرد آن در فلسفه دوره جدید و معاصر است. همچنین ترویبه معادل تفکر و تعقل نیست. احتمالاً مراد از ترویبه، تعقل ناظر به مقام عمل است. اما تعقل همان عقل نظری است. همچنین از معانی علم، ادراک و معرفت، استحصای کاملی نشده است. (۲) جریان شناسی: خوب بود ابتدای هر بحث، سابقه پیش از فارابی نیز بیاید، مانند کاری که استاد مطهری در طرح اصول فلسفه انجام داد. اگر نویسنده محترم فائل به فارابی ۱ و ۲ هستند، اینها باید مستند ذکر شود. عرفان نظری در زمان فارابی نبوده است و نمی توان فصوص الحکمفارابی را متأثر از عرفان نظری دانست (۳) روش شناسی: فصوص الحکم خیلی مهم است و باید نشان داده شود که آیا این اثر برای فارابی هست یا خیر. به نظر بنده فصوص الحکم از نظر محتوا بسیار بعید است که

متعلق به زمان فارابی باشد. برخی مباحث فصوص در عبارات دشتکی، دوانی و ملاصدرا هست. نه خود فارابی و نه حتی دیگران به این اثر ارجاع نمی دهند. همچنین ضرورت دارد که باتوجه به ادعای نظام، مطالب انسجام بیشتری داشته باشد. ۴) معرفت شناسی: برخی مباحث معرفت شناسی در این اثر مغفول مانده است مانند اثبات جهان خارج. برخی مباحث مانند علم النفس نیز خارج از معرفت شناسی است مانند علم النفس. ارکان معرفت به دو معناست: مشخصه های معرفت و توضیح هریک از اجزا باور صادق موجه. در این اثر به ارکان فرایند ادراک توجه شده است. خاستگاه معرفت نمی تواند اعتبار معرفت را زیر چتر خود بگیرد که اتفاقاً نقد کانت هم همین است. ۵) آسیب شناسی: طرح جلد کتاب جالب نیست. مخاطب این اثر، متخصص معرفت شناسی است و نیازی به برخی نکات ابتدایی نیست. شایسته است که نمایه موضوعی هم بیاید. همچنین برای معرفی این اثر در بین الملل شایسته است که ۲۰ صفحه خلاصه اثر نیز منتشر شود.